



سورة الهمزة

مکی و دارای ۹ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنده مهربان.

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾

{۱} وای بر هر نکوهش کار طعن زننده.

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾

{۲} همان که مالی را گرد آورده و شمارش نموده.

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾

{۳} می پندارد که همانا مالش جاویدانش دارد.

كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾

{۴} نه چنین است، هرگز؟ همانا دور افکننده

خواهد شد در حطمه..

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ﴿٥﴾

{۵} چه دانایت نموده که چیست حطمه!

نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ ﴿٦﴾

{۶} آتش خدایی افروخته است.

الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئَةِ ﴿٧﴾

{۷} آن چنان آتشی که چیره شود بر درون دلها.

إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ﴿٨﴾

{۸} همانا آن آتش بر آنها در بسته باشد.

فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ﴿٩﴾

{۹} در میان ستون‌های کشیده شده.

شرح لغات :

ویل، (چون ویه و ویب) کلمه‌ای است که در مورد پریشانی و بیچارگی خود

کرده، گفته می‌شود، چنان‌که «ویح و ویخ» در مورد ترحم «ویس» کلمه استصغار -

«پست و خوار داشتن» «وی» تعجب، «ویه» تعجب از خوبی گفته می‌شود.

همزة، (وزن مبالغه و عادت) : شخص ناهنجار، سرکوفت‌زن، عیبجو. از همز



(فعل ماضی): او را درهم شکست، فشرد، به پهلویش زد، افکندش.

لمزة: طعن زننده، عیبجوی به زبان یا چشم، نکوهش کننده با اشاره یا آهسته. از لمز (فعل ماضی): راندش، زدش، عیب گرفت، با چشم اشاره کرد. همزه و لمزه (به سکون میم): شخص مسخره، بازیگر، دلقک.

لینبذن: مضارع مجهول مؤکد از نبذ (فعل ماضی): شخص یا چیزی را، با خواری و بی‌ارزشی به دور افکند، در کار اهمال کرد، عهد را شکست.

الحطمة، (مبالغه، مانند همزه و لمزة) بسی درهم شکن، خورد کن، پرخور. از حطم: درهم شکست، خورد کرد، پایمال نمود، آتش سوزان، دوزخ. شاید جمع حطمه (به کسر حاء) یا حطام باشد، خورده‌های هیمه و گاه و هر چیز خشک.

الافئدة، جمع فؤاد: قلب، قسمت حساس و رقیق قلب، عقل، ضمیر.

مؤصدة، (مفعول) از او صد: در را محکم بست، بر ظرف سرپوش نهاد، شخص را در تنگنای گذارد، غافلگیر کرد.

عمد: جمع عماد: ستون یا پایه بنا. جمع عمود: هرچه بنا بر آن تکیه داشته باشد. به ضم عین و میم و به سکون میم نیز خوانده شده.

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»: ویل متضمن نسبت است. چون نسبت به دیگری گفته شود «ویله»، به معنای نکوهش و سرزنش یا نفرین، و چون نسبت به خود داده شود «ویلی» ابراز ناله بیچارگی و پریشانی است، از این جهت نکره آوردن آن در ابتدا جایز شده. «الکل»، خبر و برای تعمیم ویل است. «همزة لمزة» بر وزن فعله، خوی و روش و عادت افراد خودبین و خودپرست (مستبدی) را می‌رساند که در هر وضعی باشند و به هر وسیله آشکار و پنهانی که دارند - گرچه با اشاره و طعن باشد - کوشش دارند که دیگران را موهون نمایند و خصائل انسانی و شخصیت آن‌ها را خورد کنند تا راه نفوذ و بهره‌کشی از مردم را به سود خود بی‌مانع و بازگردانند.



«الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ»: الذي... بدل یا صفت دیگر «کل» است. «مالاً»، نکره، بسیاری یا ناچیزی این گونه مال را می‌رساند، مالی که با از میان بردن و خورد کردن شخصیت مردم گردآوری و انباشته شده است. «عدده»، از عد: (به فتح عین) شماره نمودن است، می‌شود از عده (به ضم عین): ذخیره و آماده کردن، باشد. «عدده»، بدون تشدید نیز قرائت شده، بنابراین می‌شود ضمیر راجع به الذی باشد: جمع کرده مال را و عدد خود را.

این آیه در ضمن وصف دیگر «کل همزة لمزة»، اصل و منشأ این خوی و روش را بیان می‌نماید: این‌ها مال را که به هر صورت وسیله به کار افتادن چرخ اقتصاد و مقدمه زندگی برتر است، جمع و نگهداری آن را هدف زندگی گرفتند و به جای شناختن ارزش واقعی مال به مقدار و شماره آن پرداختند (میلیونر، میلیاردر؟) و به همان دلبسته شدند. و به مقیاس بزرگداشت جمع و عدد شماری مال، ارزش‌های انسانی در نظر این‌ها بی‌ارزش و ناچیز به‌شمار آمده. و چون چگونگی دید و روابط و علاقه‌های انسان به مال، از شرایط اولی چگونگی روابط عمومی و تکوین عقاید و اخلاق است، با این‌گونه دید انحرافی که مال و علاقه به شماره‌اش هدف زندگی شود، دید و روش این‌ها نسبت به دیگران از واقع‌بینی و روابط انسانی تا آنجا منحرف گشته که انسان‌ها و روابط انسانی در نظرشان وسیله‌ای برای جمع و شماره مال گردید و فطرت و استقامت روحی‌شان چنان دگرگون گشته و دچار بیماری و دیوانگی شده‌اند که برای جمع و نگهداری و شماره ثروت و حفظ قدرت متکی به آن، پیوسته می‌خواهند شخصیت انسان‌ها را درهم شکنند و از این کار خود لذت می‌برند. آن‌سان که هر ناتوان روحی و اخلاقی و هر مست و دیوانه‌ای این‌گونه می‌خواهد خود را توانا بنمایاند. آیا برای نموداری وضع روحی و عاقبت زندگی این‌ها تعبیری جامع‌تر از «ویل» می‌توان یافت! «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ...»



«يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَةٌ» : حسابان، اندیشه غیر واقعی «پندار» و اخص از زعم و ظن «گمان» است. اضافه مال به ضمیر - ماله - و تصریح به آن به جای «انه» تحکیم نسبت و تقریر حسابان «پندار» را می‌رساند. فعل ماضی اخلده به جای «یخلده» اشعار به فراغت از این پندار و تحقق آن دارد: می‌پندارد آن مالی که به خود پیوسته و به جمع و شماره آن دل بسته وی را جاودان داشته است. سبب و منشأ جمع و شماره مال، همین پندار جاویدانی شدن است.

غریزه یا انگیزه جاویدانی شدن (تأمین بقا) که ریشه عمیق و فطری در وجود انسان دارد، محرک کوشش‌های نامحدود و مختلف انسان برای جمع مال و تحکیم ساختمان و ابقای نام و اتکای به قدرت‌های مادی و معنوی، تا ایمان به غیب و پیوستگی به آن، می‌باشد. و همین خود دلیل فطری و طبیعی برای اثبات بقای انسان است. وگرنه باید این غریزه که منشأ این پدیده‌هاست، بدون هدف و نامطابق با واقعیات و بیهوده باشد، با آنکه در ریز و درشت و ظاهر و باطن آفرینش تاگونه‌های ساختمان ریشه و برگ‌ریز گیاه و اعضا و اندام جانوران و غرایز آنان چیزی بیهوده نیست. این غریزه تأمین بقا، چون دیگر غرایز و قوای انسانی، اگر به سمت منظوری که برای آن آفریده شده: ایمان به مبادی ثابت و غیب و پیوستگی به آن‌ها، هدایت نشود ناچار انسان را به سمت امور فانی و زایل که مظهر مشهود آن مال و علاقه‌های وابسته به آن است سوق می‌دهد تا چنین پندار بر وی چیره می‌شود که یگانه وسیله خلود جمع و شمار مال است. آن مردمی که دچار این پندار می‌شوند و به مال و علاقه‌های آن خود را می‌آویزند، چون گرفتاران امواج دریا هستند که به جای چشم داشتن به ساحل و اتکا به قدرت خود، به تخته پاره‌ها و چوب‌هایی چشم می‌دوزند و خود را به دست‌آویزهایی می‌آویزند، که موج‌هایی آن‌ها را پهلوی هم کشانده و



امواج دیگر از هم جداشان می نماید: «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَةٌ».

این سه آیه به ترتیب عکس، پیوستگی سبب و مسببی دارند: این پندار که مال جاودان می دارد، به سوی جمع و شماره آن می کشاند، و هرچه ارزش جمع و به حساب آوردن مال در نظر آزمندان بیشتر شود، ارزش های انسانی در نظرشان کمتر می شود و هرچه به جمع و شمار مال بیشتر اتکا نمایند، خوی امتیازجویی و درهم شکستن شخصیت دیگران در نفوسشان ریشه دارتر می گردد تا آنکه معرف و خوی خاص چنین کسانی دو وصف - همزه، لمزه - می شود و بیچارگی نهایی و درون مضطرب و عاقبت هول انگیزشان را «ویل» نشان می دهد.

این ابعاد عمیق که مرتبط با انگیزه فطری و چگونگی دید ذهنی و امور نفسانی و روابط اقتصادی و اجتماعی است، در این سه آیه کوتاه، به صورت پیوسته با هم و صریحاً و ضمناً آمده. ولی اندیشمندان در این مسائل، آن ها را جدا جدا و در بُعد سطحی می نگرند، این پیوستگی و تسلسل باز بعد عمیق تری دارد:

«كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ»: کلا، ردع «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَةٌ»، و ضمناً نفی دوام

خوی همز و لمز است. فعل مؤکد و مجهول «لینبذن» اشعار به کوشش و فعالیت عوامل ناشناخته ای برای دور افکندن او «همزه لمزه» دارد. «الحطمة» - چون همزه - از حطم، دلالت بر طبیعت و خوی درهم شکنندگی دارد و شاید جمع حطام باشد: هرگز چنین نیست این اندیشه و حساب که جمع و شماره مال جاوید می دارد و این دژم خوی شخصیت کش «همزه لمزه» پایدار می ماند، بسی خطا و نارساست. بلکه به یقین در دوزخی درهم شکننده (یا در میان هیمه های خورد) افکنده می شود، آن چنان که سلسله قوانین پیشرو و قوای محرک حیاتی، هر مانع و فشار و هرگونه سنگ و گل و یخبندان را از میان برمی دارد و به دور می افکند و خورد می کند تا راه



رشد هر زنده و موجود متکاملی را باز نماید و هر بذر ریز و هر تار زنده و هر ریشه نازکی را نیرو بخشد و رشد دهد.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ، نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ»: ما، نافیه یا استفهام تعجبی است. اضافه نار به الله «نار الله» مبدأ و منشأ الهی، و «الموقدة»، علل استعدادی آن آتش را می نمایاند: تو نمی دانی یا چه دانی که الحطمة چیست! آتش خداست که مبادی خدایی و فاعلی آن را برافروخته نموده و اعمال گناه پیشگان هیمه و آتشگیرانه آن را فراهم ساخته است.

الحطمة، بُعد بعیدتری از شعاع و انعکاس روش و منش افراد سرکش و شخصیت کش «همزه لمزة» را می نمایاند که همان فرو کوبیدن و درهم شکستن و خورد شدن وجود آن‌ها می باشد. باز «الحطمة»، بُعد و عمق دارد که از درک عموم بسی دور است: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ» آن آتش خدایی و مستند به اراده او می باشد که از ظاهر و باطن خورد شده و هیمه‌های آماده آن‌ها «الحطمة، الموقدة» درمی گیرد: ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ (بقره ۲۴/۲). آن حطمه و وقود از نفس کفرپیشه و خوی آزمند و اعمال آتش‌زای او که پیوسته در حال تضاد با قوای حیاتی و حقوق دیگران است ناشی و آماده «اعداد» شده، تا با تغییر جهان و بسط ابعاد و بروز مكامن، و آنگاه و آن جور که خدا می خواهد و می داند، درگیر و برافروخته گردد.

«الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ»: الَّتِي... جمله وصفیه برای نار الله... «تطلع»، از طلوع به معنای سر برآوردن از خفا و چیره شدن است و هیأت باب افتعال پذیرش و درخواست یا مبالغه، و «علی»، تسلط و چیره شدن کامل را می رساند. جمع آمدن «الافئدة»، به جای «فؤاد» که اسم جنس است، گویا از جهت مراتب فؤاد «ضمیر،

مبدأ خواست و شعور» فرد یا افراد مختلف می‌باشد: آن آتشی که می‌خواهد و راه می‌جوید تا آشکار شود و سر برآورد و یکسر بر فوآدها چیره شود. فوآدهای ستمگرانی که شخصیت انسان‌ها را خورد می‌کنند و آتش به وجدان‌ها و ضمیرها «افئدة» می‌زنند، و شاید منشأ و مطلع این آتش که از آن سر برمی‌آورد و شراره می‌کشد، همان ضمائر حق‌بُردگان و دلسوختگان باشد.^۱

«إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ، فِي عَمَدٍ مُّمدَّدَةٍ»: ضمیر مفرد «ها» راجع به نار الله، و ضمیر جمع «هم» راجع به «الافئدة» و تقدیم علیهم برای اختصاص است. مؤصدة، در بسته یا مانند آن است که هیچ راهی برای باز شدن و خروج از آن نباشد. گویا از جهت اشعار به این‌گونه بسته بودن، با معانی «المطبقة، المغلقة» و امثال این‌ها فرق دارد. «فی عمد» متعلق به «مؤصدة»، یا عامل مقدر یا حال از ضمیر علیهم یا خبر مبتدای مقدر «هم» یا صفت «مؤصدة» است: آن آتش بر همین گروه، احاطه نموده و راه نجات و خروجشان را در میان ستون‌های ممتدی، بسته است. یا در حالی که آن‌ها در میان پایه‌های ممتد گرفتارند، یا...

این‌ها که در زندگی دنیای خود، در میان ستون‌های خوی‌های راسخ و دوزخی خود گرفتار بودند و ماورای آن را نمی‌دیدند و در آن نمی‌اندیشیدند و درهای معرفت حق و رحمت و خیر به خلق را به روی خود بستند، باید در آخرت، روزنه نجات و دریچه رحمت به رویشان بسته باشد و در میان ستون‌های ممتد آتش گرفتار شوند.

۱. چون ز خشم آتش تو در دل‌ها زدی
آتش اینجا چو آدم سوز بود
مأیة نار جهنم آمدی
آنچه از وی زاد مرد افروز بود
نار کز وی زاد بر مردم زند
آتش تو قصد مردم می‌کند



این سوره با آیات کوتاه و فصول متشابه و طنین خاص و هراس‌انگیز، دو روی و دو وضع متقابل و متعکس زندگی و خوی و اندیشه و اعمال کسانی را به شتاب از نظرها گذرانده است: همز، لمز، جمع، حساب، خلود. روی دیگر متقابل و متعکس:

نبذ، حطم، نار، موقدة، مؤصدة... از آیه ۶ که نمودار بُعد دورتر از انظار را دارد آیات کوتاه‌تر و سریع‌تر شده است.

لغات و اوزان کلمات خاص این سوره: همزه، لمزه، عدده، اخلده، لینیدن، الحطمة، نار الله، الموقدة، المؤصدة، ممددة است.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»